



ماهنامه شهیاد - شماره ۷۹

پروانه وزارت کشور شماره ۲۱۲۹

سردبیر و مدیر مسئول: میخائل پنجازی

عضو اتحادیه سردبیران و خبرنگاران اسرائیل

تلفن/فکس: ۰۳۸۵۰۳ پلخن: ۰۵۱-۲۰۸۸۵۰، ۰۵۸-۳۶۳۴۹۱

صندوق پستی ۱۲۳۴ خولون ۵۸۱۱۲

שהיאד - גליון 79

רשיון משרד הפנים מס. 2129

מ"ויל: פנחסי קו הפקות * עורך ראשי: פנחסי מיכאל

טל/פקס: 03-5038503

פלאפון: 058-363491, 051-208850

ת.ד. 1234 חולון 58112

سایت اینترنت (כתوبتینو באיترنٹ): web.address:

www.shahyad.net

پست الکترونیکی (دوار الکترونو): e-mail:

penhasi@yahoo.com

אין המערכת אחראית על תוכן המודעות. כל

הזכויות על עיצוב גרפי של המודעות שמורות למערכת

مسئولیت تنظیم متن آگهیهای مندرج با هیات مدیره نمیباشد
مطالب رسیده از خوانندگان برایشان پس فرستاده نخواهد شد
شهیاد در اصلاح، حک و کوتاه کردن مقالات رسیده خود را مجاز میداند.

مقالات وارده صرفاً عقیده نویسنده بوده و چاپ آن دلیل بر تائیدش از سوی مجله نمیباشد.

شهیاد از چاپ مقالات و مطالبی که با اصول اخلاقی، امنیت و منافع ملی مغایرت دارند، معذور میباشد

حق چاپ، تکثیر، تقلید، فوتوکپی و استفاده از طراحی آگهیها بدون اجازه کتبی از دفتر مجله حتی برای آگهی دهندگان ممنوع میباشد.

استفاده از مقالات با ذکر شهیاد مجاز است

شهیاد در انتخاب و چاپ مطالب رسیده و آگهیها مجاز است

از چاپ مطالب رسیده که نام و یا نشانی فرستنده آن ذکر نشده معذوریم. اگر مایل باشید نام فرستنده محفوظ خواهد ماند.

افتخاری برای جامعه ما

جناب آقای **مایکل حنائی** وکیل دعاوی دادگاههای اسرائیل یکی از ستونهای ثابت و توانای افتخار جامعه ایرانی در کشور اسرائیل بحساب می آیند.

در شماره آینده مفتخر خواهیم شد تا برای آشنائی بیشتر با این شخصیت مهم ایرانی و فعالیتهای اجتماعی وی، مصاحبه ای با او در مجله شهیاد داشته باشیم.

شهرام چرا رفتی؟

روزی که خبر رسید شهرام دیگر بین ما نیست، قبول این واقعیت تلخ زندگی بر ایمان واقعا غیر قابل قبول بود.

در این بیست و پنج سال غربت نشینی و مبارزه دورا دور با دشمنان غاصب وطن، همزمان زیادی را از دست داده ایم. اما از دست دادن يك همسنگر دوست و کسی که از همان ایام نخست مبارزه با هم در این راه مقدس قدم برداشتیم غم سنگین تری را بر دوشمان سوار میکند.

در آن ایامی که اکثر ملت ما یا هنوز در شوک و ترس انقلاب بودند یا به طریقی در هرجای دنیا با مهر سکوت بر لب، به فکر تلاش برای بقای خویش، شهرام جاویدپور بود که بی باکانه قلم رسواسازی رژیم آخوندی را در دست گرفت و به دشمنان ایران و ایرانی نشان داد که هنوز غیرت ایرانی نمرده است. هنوز قلبی هست که برای وطن میتد و هنوز میتوان در هر جای دنیا فریاد زد من ایرانی ام و برای آزادی میهنم و با امید به فرای ایرانم زنده ام.

هم او بود که وقتی ما در چهارچوب سازمان ایران ما در اسرائیل برای مبارزه با ظلم آخوندی لباس مبارزه بر تن نمودیم، ما را بعنوان دوست و همسنگر خود در کنار خویش پذیرفت و تا آخرین لحظات حیات مقدسش این دوستی را همچنان پاك و صادق و صمیمانه حفظ نمود.

هنگامیکه خمینی خون خوار گمان میبرد با زدن سر تک تک مبارزین راستین در غربت میتواند امید رهایی وطن ما را از ما بگیرد، شهرام بود که با مقالات، کتابها و نوشته هایش به ما درس امید و پایداری میاموخت و هم به خمینی و هم پالگی هایش میگفت که ای ابلهان، سرباز ایرانی را از مردن چه باك؟ مرگ در راه وطن آرزوی ماست.

امروز دیگر شهرام ما در بین ما نیست. چیزی که او را از ما جدا کرد، برخلاف آرزوی او تیر خصم زبون ایران امروز نبود. پروردگار بزرگ اینچنین خواست که شهرام را در کنار خود داشته باشد و شاید هم روح بزرگ و پاك شهرام خواسته از این طریق ما را بیاماید که آیا پس از ۲۵ سال کسب درس وطن پرستی و پایداری در عشق ایران میتوانیم بدون او به این رسالت مقدس عمل کنیم یا نه؟

شهرام عزیز، اکنون که درگاه مقدس ایزد توانا جایگاه روان پاك تو شده است، بدان و مطمئن باش که ما ره آموزان مکتب ایران پرستی تو تا آخرین روز حیات خویش پرچم دار آرمانهای تو خواهیم بود.

از خداوند منان تمنا داریم که تسلی بخش خانواده و دیگر یاران همسنگر تو باشد.

خانواده پنجازی

سازمان " ایران ما "



سازمان هواداران پادشاهی ایران

سازمان هواداران پادشاهی ایران درگذشت نابهنگام بزرگمرد شهرام جاویدپور را از طرف تمامی اعضاء به خانواده آن بزرگوار و تمامی اعضاء و ارشدان سازمان سربازان ارتش شاهنشاهی تسلیت عرض میکند.

شادروان شهرام جاوید پور سربازی وفادار به ارتش شاهنشاهی ایران بود که تمامی عمر خود را صرف مبارزه در راه وطن خود نمودند، نام نیکشان در هر قطعه از خاکمان پاک و جاودان خواهد ماند.

روح این یار از دست رفته شاد و یادشان گرامی باد.

پاینده باد ایران

سرافراز باد پرچم شیر و خورشید نشان ایران

جاوید باد شهریار ایران زمین



مرد مرادی، نه همانا که مرد

مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد

گنج زری بود در این خاکدان

کو دو جهان را به جوی می شمرد

رخداد غم افزای درگذشت ایرانی والاتبار، آزاده،

میهن پرست، دیپلمات، نویسنده، پژوهشگر،

رژمنده و همسنگری گرانمایه و پرتوان چون

"سرور شهرام جاوید پور"

همه ما را مات و مبهوت نمود و در اندوهی ژرف فرو

برد. روان و روح این عاشق ایران همواره شاد و

نامش همه گام جاوید باد.

بدردین دبانی، پروفیسور دکتر پرویز کلانی

شنبه دهم ژوئیه ۲۰۰۴ برابر با بیستم تیرماه ۱۳۸۲

خورشیدی، روز سخت دیگری از دوران شوم ۲۵ ساله.

همه سربه سرتن به کشتن دهیم

از آن به که کشور به دشمن دهیم

برگ دیگری از درخت پایداری ایرانیان در برابر کینه نوزان آدمی ستیز بر خاک افتاد. سرباز دلآوری که در پدافند از ایران انگل زده سر از پا نمیشناخت. هم بی پدر شدن مام میهن را تاب نیاورد و از پا درآمد. شهرام هم رفت و به دنیای شیفتگان همیشه جاوید ایرانزمین پیوست.

روانش شاد و یادش آمرزیده باد

خانواده سربازان دلاور ایرانزمین، فرزندان، دوستداران و پیروان راه آریامهر، یکی دیگر از ستاره های تابناک خود را از دست داد. دیگر نویدهای زیبای نوروگان (کارتهای برگزیده نوروژی) که با دست تنگ ولی دل گشاده شهرام دستیینه میشد، چشم دلمان را نخواهد نواخت. دیگر نوشته های جنباننده و دلگرم کننده اش، اینجا و آنجا تخم امید را در اندورنمان نخواهد کاشت. دیگر بانگ پرخروش این همسنگر و همپا و همدرد گرانمایه، چون شمشیری تیز بر دل دشمن نخواهد نشست. هرچند تا روزیکه يك تن ایرانی بر گردونه چرخ هستی زنده باشد، بدنش از هراس نخواهد لرزید و هرگز آرام نخواهد داشت.

دیگر شهرامی نداریم تا هستی اش را به پای آرمانش بریزد و در پایان جانش را هم پیشکش کند، هرچند که تا روزیکه يك تن ایرانی جان به تن دارد، دشمن چشمی آسوده بر هم نخواهد نهاد و همچنان پریشان خواهد ماند. کارنامه زندگی شهرام که با مهر به میهن آغازید و در جوشش ایراندوستی به نام ایران و ایرانی پایان یافت کارنامه ای پربراب بود. دو پوشینه روزنگار رویداد شوم ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی (شورش ۵۷ در آئینه مطبوعات) در کنار یاد خوش و نام نیک شهرام، ارزنده ترین یادگاریست که از این سرباز خستگی ناپذیر برجای مانده. یادگار جاودانه ای که در آن میتوان زشتیهای بی پایان دشمنان سوگند خورده ای را دید که ۱۴ سده مایه ننگ ایرانی بوده و همیشه کوشیده اند ایرانی را از بالا به زیر بکشند.

شهرام جاویدپور با چنین شاهکاری، نام خود را در دفتر فرهنگداران ایرانی جاودانه ساخت.

خدایش بیامرزد.

خانواده های مهرآئین، کاوه زاده، قلیپور، بزرگ امید و همه فرزندان مهر و دوستی

خاطراتی از رضاشاه پهلوی

با همیاری: ب. بوستانی

به نقل از مطبوعات، رجال سیاسی و کتب تاریخی.

یادداشت‌های رضاشاه

جنرال قنسل انگلیس دیدار مرا با اصرار زیادی درخواست میکرد. بالاخره به او اجازه ورود دادم. چون وارد شد آثار خشم و غضب را در چهره او مشاهده کردم. کمی خود را جمع و جور کرد و بدون مقدمه گفت: "وزارت مربوطه بریتانیا از بغداد با ما مخابره کرده و بما امر داده که شما را ملاقات کنیم و مخصوصا در شیراز بشما موضوع مخابره را که نهایت در نظر ما دارای اهمیت است ابلاغ نمائیم. خواه موجب شگفت و حیرت شما بشود خواهد نشود. شیخ خزعل الان تحت حمایت بریتانیا قرار گرفته و ما ناچاریم بتعهد خود وفا کنیم و آنچه باختیار ما درآمد حفظ نمائیم. کسی که تحت حمایت ما قرار گرفت و پناهنده شد بر ما حفظ و حراست و نگاهداری او واجب است. ما ناچاریم

بشما ابلاغ رسمی کنیم که از فرستادن لشکر شما بخوزستان جدا ممانعت خواهیم کرد. خوزستان علاوه بر موقعیت سیاسی و استراتژی برای ملت انگلیس و امپراتوری بریتانیا اهمیت بزرگ دیگری دارد. زیرا لوله های نفت در این منطقه کشیده شده و بر شما پوشیده نیست که در تمام طول رود کارون ما لوله نفت داریم و از عزیمت سپاه شما به این ناحیه خسارت غیرقابل تحملی بما وارد خواهد شد. هر خسارتی از اینزه متوجه شرکت نفت بشود دولت ایران مسئول آن است و شما شخصا مسئولیت مستقیمی دارید. در اینصورت ما ناچاریم از مصالح خود و از مصالح شرکت نفت جدا دفاع کنیم".

پس از این بیانات شفاهی عین تلگراف را قرائت کرد که با زبان ملایم تری ادا شده بود. من عین تلگراف را خواستم بگیرم، امتناع نمود و گفت من فقط مامور ابلاغ شفاهی هستم و از شما هم جواب شفاهی میخواهم. من عادت بشنیدن اینجور حرفها آنها بصورت امر و حکم وانگهی از یک مرد اجنبی یا نماینده دولت اجنبی نداشتم و من آن آدمی نبودم که اجازه بدهم احدی اوامر خود را بر من القا کند. باین جهت بود که بشنیدن این حرفهای غیر معتاد عضلات صورت من بنای جنبش گذاشت. آن حالت نشاطی که در اول مجلس داشتم بکلی از چهره من زایل شد، دنیا در نظرم تاریک شد، از شدت

غضب موقعیت خود را فراموش کردم. در این لحظه تمام اوامسر و نواهی که در طول یکصد سال اجانب بر سلاطین و امرا این مملکت تحمیل میکردند در برابر من مجسم گردید. این صداها و آن تزئینهای ظالمانه که ایران را به این درک اسفل انداخته در گوش من طنین انداز شد. بر روی قنسل چون رعد خروشان صحیحه زدم که - آقای قنسل - از جهت لوله های نفت هیچ نگران نباشید. من مسئولیت حفظ و سلامتی آنها را برعهده میگیرم. حاجتی نیست که این بهانه های بیجه گانه را وسیله مداخلات خود در امور داخلی ما قرار دهید. اما از این جهت که شما برخلاف آداب و رسوم دیپلماسی با من صحبت میکنید و ابلاغ پیغام مینمائید، من شدیداً به این رویه و به این ابلاغ اعتراض میکنم و شما میگویم اگر بار دگر بخواهید اینطور با من رفتار کنید، من تمام تعهدات دیپلماسی که ما را بهم نزدیک ساخته پاره میکنم و ناچار میشوم که با نهایت تاسف علاقه های سیاسی را با دولت بریتانیا قطع نمایم. خوزستان نیست مگر ولایتی از ولایات ایران. شیخ خزعل نیست مگر رعیتی از رعایای ایران. اگر این راست باشد که او خود را تحت حمایت دولت بریتانیا درآورده، باشد، من او را یک آدم خائنی فرض میکنم که اجازه نمیدهم در بقیه در صفحه بعد



سخن شاه

- * دوران تسلط کشورهای صنعتی بر کشورهای در حال توسعه پایان یافته است. (شاهنشاه در مصاحبه با روزنامه دی پرس - ۲۵ دی ۱۳۵۳)
- * کسانی که پرچمدار نفت در اینجا شدند مدت‌ها خود برای این کار تربیت شده بودند که کار را خراب کنند.
- * علت پیشرفت ایران در دهه ۶۰-۷۰ انقلاب سفید ایران بوده است والا این دهه درست دهه پیشرفت ممالک پیشرفته و دهه درجا زدن ممالک دیگر بوده است.
- * نیروهای مسلح ایران از لحاظ قدرت و کیفیت تا سال ۱۹۷۶ مسلماً در هر حساب بین المللی بشمار خواهد آمد.
- (شاهنشاه در مصاحبه مطبوعاتی ۴/۱۱/۱۳۴۹)
- * حاضر نیستیم ذره ای حقوق حاکمه و منافع ملی خود را از دست بدهیم.
- (شاهنشاه در ملاقات با رئیس جمهور آمریکا - ۲۷/۲/۱۳۵۴)
- * ما دستور از جانی نمی گیریم.
- (شاه در مراسم دانشگاه پدافند ملی: ۲۴/۶/۱۳۵۴)



احترام سران رژیم به ارتش

عکس فوق که بمناسبت روز ارتش در ایران در سایتهای خبری جهان منتشر شد نشان دهنده بارز احترام سران رژیم نسبت به نظامیان دلیر ایران است. در این عکس میبینید در حالیکه افراد نیروهای ویژه ارتش از مقابل جایگاه مدعوین و سران رده بالای رژیم اسلامی رژه میروند، نابخردان حاکم بر میهنمان مشغول کوفت کردن میوه و پرتغال هستند. در ایام جنگ ۸ ساله با عراق هم هنگامیکه گروه گروه جوانان وطن در راه حفظ و جب به وجب این خاک مقدس بشهادت میرسیند، همین آخوندهای شکم باره مشغول پر کردن جیبهای بزرگشان از معاملات کلان اسلحه بودند. این عکس را خوب ببینید و بدانید، وقتی ملت این چنین بی غیرت میشود و نظامیان این چنین بی تفاوت، پس واقعا دیگر شکی نیست که چگونه ۲۵ سال مشتی آخوند رزل میتواند حکومت غاصب خود را تضمین نمایند.

فیلمنامه میخواهد با ایجاد زمینه طنز و فضای مفرح وارد عرصه انتقادهای تند و تیزی که در این مورد وجود دارد بشود. مردم ما به لحاظ اجتماعی همیشه با روحانیت ارتباط مستقیم داشته اند، اما اکنون برای نخستین بار شرایطی پیش آمده که این قشر در موقعیت متمتازی قرار گرفته اند. در واقع فیلم عنوان میکند که باید جامعه روحانیت برای بقای خودش و ادامه ارتباط با مردم جامعه به یک انتقادپذیری برسد. . . . فیلم میخواند به آنها بگوید که مراقب رشته های پیوند میان خودتان با مردم و فاصله ای که بیشتر میشود باشید.

به هر حال همانطور که گفته شد قشر روحانی حاکم نه تنها انتقاد موجود در فیلم بلکه استقبال بی سابقه مردم از این فیلم را نپذیرفت و فیلمی را که میرفت تا پرفروشترین فیلم تاریخ سینمایی ایران شود را توقیف کردند.

جنجال توقیف فیلم سراسر طنز و انتقادی مارمولک بار دیگر نظر ملت ایران نسبت به قشر روحانی و حاکمیت موجود در کشور و نیز برخورد سرکوبگرانه رژیم در برابر هرگونه ابراز عقیده مخالف خود را به جهانیان نشان داد. فیلم مارمولک که فیلم برگزیده مردم در بیست و دومین جشنواره فجر بود و بنا بود برنامه نوروزی سینماهای تهران باشد، بخاطر ترس رژیم از نحوه برخورد مردم با موضوع کلی سناریو، اکران آن به ماه اردیبهشت موکول شد و در همان روزهای اول اکثر سینماهایی که مارمولک را نشان میدادند بلیت های خود را تا چندین روز بعد پیش فروش میکردند.



مارمولک داستان کمیدی اجتماعی دزدی است که با سرقت لباسهای يك روحانی و پوشیدن آنها موفق میشود از زندان بگریزد و به اجبار در موقعیتی قرار میگیرد که با آن کاملاً در تضاد است و با طنز بسیار دقیق و جسورانه موجود در فیلمنامه موقعیت کنونی جامعه روحانیت حاکم در کشور را به باد انتقاد و تمسخر میگیرد. بطور نمونه لپنی که در فیلم میخواهد مثل يك روحانی حرف بزند، نتیجه اش میشود: "خدا به ما خدمت بدهد تا به شما توفیق کنیم" یا صحنه ای که در آن روحانی که با لباده از دیوار بالا میروند و در موقع دعوا به صورت طرف مقابل کله میزند.

از نکات جالب دیگر فیلم قطعه ایست که روحانی هم اتاقی رضا در بیمارستان مشغول خواندن کتاب "شاهزاده کوچک" سنت اگزوپری است و هم اوست که به عمد لباس هایش را در دسترس رضا قرار میدهد تا بدین طریق از زندان بگریزد. در این فیلم کمال تبریزی سازنده مارمولک به موضوع روحانیت که از مرزهای حساس و خط قرمز نظام است، کاملاً نزدیک شده و همین کار او باعث توقیف اکران فیلم در ایران گردید. وی در يك مصاحبه مطبوعاتی میگوید: در بستر چنین قصه ای با این شخصیت، قصد اصلی این است که اشاره های پنهان و گاه مستقیمی به این قشر (روحانیون) از جامعه بشود.

ادامه خاطرات رضاشاه

عادت نکرده اند که يك سربلند و يك گردن کشیده را جز سر و گردن خودشان در ایران ببینند. یا بوسیله زن و پول و یا مقام پائین آورده اند. باین جهت اوامر آنها نفاذ بود و احدی جرئت مخالفت با آنها را نداشت. این شان انگلیس است که در هر خاکی پا گذاشت، خواه به اسم مساعدت، خواه دوستی و سعادت، خواه تجارت، یا اختلاف یا ارشاد و تربیت، روی تمام امور دست میاندازند و اهل مملکت را محتاج بخود میکنند.

من در میدان جنگ بزرگ شده ام، در عرصه گیر و دار تربیت یافته ام. در زیر باران گلوله و غرش توپ عمری بسر برده ام. به این مناسبت هر چیزی را حتی سیاست را مثل گلوله توپ که بطرف مهاجم پرتاب میشود قیاس میکنم. اگر مهاجم از صدای گلوله و غرش توپ ترسید و لرزید و عقب نشست و گریخت یا در خندق حصاری شد، چنین مهاجمی جنگ را باخته و بالعکس آن مهاجمی که فکر عقب نشینی نکرد و از نعره توپ و باران گلوله و خمپاره ترسید و با قلب توانا و اطمینان بفتح پیش رفت و معرکه گریودار جنگ را عقب سر گذاشت، چنین مهاجم دلیری جنگ را برده و بیرق فتح و غلبه را برافراشته. میدان سیاست هم چنین میدانی است و من هر دو را به يك حساب میگیرم. □

ایران بماند و هیچ تعهدی هم در نگاهداری او ندارم و باز تکرار میکنم - آقای قنسل - هیچ اجازه نخواهم داد بار دیگر مرا ملاقات کنید و به این لهجه و اینحالت با من صحبت نمائید. (این جمله را با يك صورت مسخره و استهزائی ادا کردم که آقای قنسل فراموش نمود که يك جنتلمن انگلیسی است که بخونسردی و خودداری معروفند). قنسل طوری از این بیان و این قیافه من از حال طبیعی خارج شد که تصور آن بسیار مشکل است. از جا برخاستم، چند دور قدم زدم و بدون اینکه خیال کنم مردی سیاسی با حال عصبانی نشسته، با این حال فرمانده لشکر فارس را احضار کردم و به او تاکید نمودم که سه روز توقف ما در شیراز لزومی ندارد. فوری دستور دهید که لشکر بسمت خوزستان حرکت کند و گفتم بتمام همراهان و ملازمین من اخطار کنند که ما باید فردا در خوزستان باشیم (نمیخواهم اشاره کنم که این دستورهاى اکید در روحیه قنسل بیچاره چه تاثیری داشت و خود را در چه وضعیتی میدید). چون بخاطرش خطور نمیکرد روزی برسد که از رئیس الوزرای ایران این حرفها را بشنود و این حالت تمرد و سرکشی را از اوامر نماینده سیاسی اجنبی ببیند. انگلیسها از صد و پنجاه سال بانظرف

ادامه ستون خبری:

حدیث نانام بازسازی خرمشهر

باگذشت نزدیک به ۱۶ سال از پایان جنگ ایران و عراق، هنوز ۴۰ درصد از شهر خرمشهر بازسازی نشده است. خبرنگار اعزامی نشریه "ایران" چاپ تهران که این خبر را منتشر نموده است در مصاحبه با فرماندار خرمشهر به نقل از او میافزاید: نرخ بیکاری این شهر بالا ست و خرمشهر يك برنامه جامع و مدون برای احیای توسعه شهری ندارد. این شهر در گذشته (یعنی سالهای قبل از انقلاب) مرکز اشتغال بود و جنگ این مرکزیت را از بین برد. نگاه دقیق تر به عملکرد سران رژیم در ویرانی کلی کشور ایران نشان میدهد که آخوندهای ایران برپا داده، تخصص ویران سازی خود را با خونین شهر کردن خرمشهر در دوران جنگ و سپس خرابه شهر نگاه داشتن آن با پس از ۱۶ سال از اتمام جنگ به صورت اعلا به نمایش گذاشته اند. آیا کسی در ایران نیست که بپرسد چرا رژیم با درآمدهای هنگفت نفتی تاکنون نتوانسته این شاهراه مهم اقتصادی کشور را بازسازی کرده و هزاران موقعیت شغلی را برای بیکاران کشور ایجاد نماید؟

در ایران بیکار وجود ندارد !!!

یکی از مبارزات ساکت ولی کوبنده ملت ایران با رژیم صفاک آخوندی درج مقالات طنزآمیز اجتماعی در نشریات روز کشور است که با سیاست خاص حرف دل مردم و نارضایتی عمومی را بگوش همگان میرساند. نمونه ای از این مقالات کارساز را از نشریه "سایبان" به قلم شخصی بنام "مجهول الهویه" بخوانید: نمیدانم چقدر از حرفهای پیاوه و یاوه گوینان که دست آوردهای

اقتصادی را زیر سؤال می برند و دائما از ایران چهره سیاه و یا معتدل ترهاشان چهره خاکستری رسم میکنند بیزارم. یکی از این افراد ادعا میکرد که بیکاری ۲۴ درصد رشد داشته است در حالیکه به ادعای "بیر اوژن فواره سوراخ کن" اصلا بیکار نداریم و همه "سر کار" هستند. او معتقد است در ایران، يك عله جوان دلشان به این خوش است که دانشجو هستند و کمی مسن ترها شاد از آن که عده ای آنها را استاد میخوانند. گروهی سرگرم که لایحه تصویب میکنند و چند تا هم به يك طرفه العین قانون شان را باطل می فرمایند. گروهی سر کارند که اصلاح طلبند و جنبش دانشجویی و میتینگ برپا میکنند. همسالان آنها هم به فعالیت مشغول که آنها را به هم زنند. گروهی دود شمع میخورند و يك نوع برداشت از دین می کنند و خود را عین دین میدانند و عده ای بر سر آنها چوب تکفیر می زنند که ما عین دینیم! عده ای خود را کاندیدا میکنند و گروهی در ستاد تبلیغات حاضر میشوند و عده ای در صف رای میدهند، عاقبت هم میروند مجلس کسی برای حرفشان تره خرد نمی کند. يك عده دور هم جمع میشوند نرخ اجناس و خدمات را بالا می برند. يك عده جان میکنند تا بتوانند هزینه اجرای این برنامه ها را بدهند. يك عده قلم بدست "دلار نشان" قلم به دست میگیرند، مقاله طنز و تحقیق می نویسند، يك عده می ریزند میگیرند، بازجویی می کنند و حکم میدهند. گروهی منتظر عطسه بلر و سرفه بوش نشسته که "سلامت بادا" بگویند. گروهی با دیپلماسی سبیل چرب می کنند و سحر باطل می نمایند. خلاصه در ایران هیچکس بی کار نیست. همه سر کارند، نرخ بیکاری صفر است.